

«موافقی سیبیل هام را بز نم؟» اگنس<sup>۱</sup> که روی کاناپه سالن نشسته بود و مجله‌ای را ورق می‌زد خندید و گفت: «بزن.» او هم خندید.

روی آب وان، پر از کپه‌های خمیرریش و تارهای کوتاه و سیاه بود. ریش‌هایش را اگر روزی دوبار نمی‌زد سریع بلند و پرپشت می‌شدند. صبح‌ها که بیدار می‌شد قبل از دوش، جلوی آینه، اتوماتیک وار، باید مناسک هرروزه اصلاحش را بی هیچ تشریفاتی به جا می‌آورد و بار دیگر شب‌هنگام با لیوانی در دست با فراغ بال در وان دراز می‌کشید و شیر آب داغ را تا جایی باز می‌کرد که آینه‌ها بخار نگیرند و تیغ را روی خمیرریش بالا و پایین می‌کشید و مواظب بود به سیبیل‌هایش نگیرد. سیبیل‌ها را با قیچی مرتب می‌کرد. این مناسک، درست یا غلط، همانند نخ سیگاری که بعد از ترکش هر روز پس از ناهار دود می‌کرد، جایگاه ثابتی در زندگی‌اش داشت و از گذشته تا حال و از وقتی پشت لبش سبز شد تا به امروز همین بود. تا آنجا که اگنس با دلسوزی، تقدس مناسکش را زیر سؤال می‌برد

---

1. Agnès

و او به مدیتیشن<sup>۱</sup> و اعتقاد به فرصتی برای تمرکز بر روح و روانش ربط می‌داد. اگنس اما به شوخی می‌گرفت.

حالا دیگر کارش تمام شده بود. همان‌طور دراز کشیده بود و با چشمان نیمه‌گشوده، صورتش را در آینه می‌کاوید و از اینکه نمناکی صورتش، مردانگی‌اش را برجسته‌تر می‌کرد لذت می‌برد. تکه خمیرریشی به گوشه سبیلش چسبیده بود. همیشه اصلاح سبیل‌هایش را مثل کوتاه کردن موهایش به شوخی می‌گرفت. موهایش تقریباً بلند بودند و اغلب به عقب شانه‌شان می‌کرد. اگنس می‌گفت: «با این سبیل‌ها، اگر موها را کوتاه کنی، فقط یک کاپشن چرم کم داری که کپی خلاف کارها بشی.»

- پس باید سبیل‌هامم بزنم.

- نه من همین شکلی دوست دارم.

گرچه در این پنج سالی که از ازدواجشان گذشته بود هیچ‌گاه او را شکل دیگری ندیده بود.

اگنس همان‌طور که سرش را داخل در نیمه‌باز حمام می‌کرد گفت: «من می‌رم خرید. زود برمی‌گردم. نیم ساعت دیگر خانم، پس زیاد لغتش نده.» صدای خش‌خش پوشیدن کتتش، صدای جرینگ‌جرینگ برداشتن دسته کلیدش از روی میز، صدای دری را که باز می‌کرد، صدای دری را که می‌بست، همه را می‌شنید. با خود فکر کرد حتماً تلفن را روی پیغام‌گیر گذاشته، چون من با این تن خیس نمی‌توانم برای جواب دادن از حمام در بیایم. جرعه‌ای نوشید و لیوان را در دستانش چرخاند. از صدای برخورد یخ‌های ته لیوان مدهوش می‌شد. باید بلند می‌شد، تنش را خشک می‌کرد، لباس به تن می‌کرد و...

از پنج دقیقه پیش تصمیم گرفته بود تا عیش خود را عیان کند. تصور می‌کرد اگنس در فروشگاه با آن کفش‌های پاشنه‌دار تق‌تق به سمت صندوق

---

۱. مدیتیشن یا مراقبه فنون تسلط بر ذهن است.

می‌رود و با صبر و حوصله همیشه بدون هیچ تغییری در نگاهش یا در رفتارش منتظر نوبتش دم صندوق می‌ماند، و همیشه همراه بود با کلی اتفاق‌های کوچک و عجیب که البته خیلی هم عجیب نبودند اما انگس خوب می‌دانست کی و چطور از آن‌ها در داستان‌های ساختگی‌اش استفاده کند. باز خنده‌اش گرفت. راستی اگر می‌دید او واقعاً سیبل‌هایش را زده، چه می‌گفت؟ پنج دقیقه پیش که گفته بود: «بزن». اما نپرسیده بود موضوع جدی است یا مثل همیشه شوخی. انگس او را با سیبل دوست داشت. خودش هم همین‌طور، در واقع صورت بدون سیبل بعد از این همه سال عادت، برای خود او هم عجیب بود و هیچ تصویری از نبودنش نداشت. اگر خوشایندش هم نبود نهایتاً باید ده پانزده روزی صبر می‌کرد تا سیبل‌ها دریابند و در این فاصله فرصت دیدن چهره متفاوتی از خود داشت. انگس همیشه بدون آنکه نظر او را بپرسد مدل موهایش را عوض می‌کرد و او هر بار دستش می‌انداخت و تا می‌آمد به آن مدل عادت کند، مدلش را عوض کرده بود. این بار اما نوبت او بود و چاشنی ماجرا همین بود.

مثل پسر بچه‌های بازیگوش، کف دستانش را به هم سایید و بی‌صدا خنیدید. لیوان خالی‌اش را گوشه‌ای گذاشت و قیچی را برداشت و آماده شد. فکر کرد شاید سیبل‌هایش راه آب را ببندند. یک مشت مو برای بستن راه آب کافی بود، پس باید محلول چاه‌بازکن می‌ریخت که آن هم مستلزم این بود که چند ساعت بماند تا اثر کند. پس لیوانی که برای شستن دندان‌هایش روی لبه وان بود را برداشت. جلوی آینه دست‌به‌کار شد، کپه‌های سیبل را قیچی کرد و در آن ریخت. سیبل‌های سیاهش روی سفیدی خمیردندان ماسیده‌ته ظرف دسته‌دسته رسوب می‌کردند. آرام آرام اصلاح می‌کرد مبادا به پوستش آسیبی برساند. چند دقیقه یکبار هم سرش را بلند می‌کرد و نگاهی می‌انداخت.

شیطنتش گل کرده بود همین‌طور اصلاح را نیمه‌کاره بگذارد و همین‌طور بالای لبش را ناموزون و نامتقارن به حال خود رها کند. وقتی بچه بود همیشه

با خود فکر می‌کرد چرا مردها آن قدر محاسن خود را جدی می‌گیرند و چرا وقتی دارند سبیل‌ها را به باد می‌دهند لااقل سبب شادی دوستان و اطرافیان نمی‌شوند، حتی شده یکی دو روز مثلاً نصف صورتشان را با ریش بگذارند و نصف بی‌ریش یا نصفی با سبیل و نصفی بدون سبیل یا حتی مدل عروسکی، بعد هم با یک حرکت ریش تراش تمام می‌شود دیگر، اما کلی آدم سرگرم شده‌اند. گرچه این گونه هوس‌ها مقتضی سن بچه‌هاست و اگر واقع‌بینانه نگاه می‌کرد خودش هم در چنین موقعیتی چنین خطبی نمی‌کرد. حتی امروز که خانه سرژا و ورونیک<sup>۱</sup>، از دوستان قدیمی‌شان، دعوت بودند و با هم از این حرف‌ها نداشتند و یک مهمانی معمولی بود. با خود گفت: «خرده بورژواهای متعصب» و قیچی را برداشت و به کوتاه کردن سبیل‌ها ادامه داد تا لیوان پر از کپه‌های سبیل‌هایش شد و بعد هم نوبت ریش تراش بود.

باید عجله می‌کرد، دیگر سروکله اگنس پیدا می‌شد، نمی‌جنید غافلگیری‌اش بیهوده بود. پس تندتند مثل کادویچ کردن کادویی، هول‌هولکی پشت لبش را خمیرریش مالید و با زبان باد کرد و باز تیغ کشید. انگار هنوز تمیز نشده بود چون هنوز صدای کشیده شدن تیغ را می‌توانست بشنود. پس از نو خمیرریش مالید و از نو تیغ کشید و تیغ را در آب وان تمیز کرد تا خرده‌های سیاه سبیل بیرون بریزد. دوباری این کار را کرد تا دیگر پشت لبش مثل گونه‌هایش صاف شد.

با اینکه ساعتش ضد آب بود اما با خود به حمام نیاورده بود. طبق زمان‌بندی‌اش نباید از شش هفت دقیقه بیشتر طول می‌کشید. دست آخر وقتی داشت صورتش را می‌شست دیگر به آینه نگاه نکرد. می‌خواست خودش هم با آمدن اگنس غافلگیر شود.

---

1. Serge

2. Véronique

اما طاقت نیاورد و چشمانش را باز کرد. بد نشده بود. اما چون پوستش بعد از اسکی عید پاک<sup>۱</sup> کمی برنزه شده بود، جای سیبل‌ها بالای لب، مثل یک مثلث سفید و نافرمان شده بود. با خود گفت: چقدر پشت لبم خالی شد! هنوز کارش تمام نشده، پشیمان شده بود. دلش برای سیبل‌هایش تنگ شد و فکر کرد حالا باید ده روز دیگر صبر کند تا دوباره دربیاید. می‌توانست یک هفته قبل از تعطیلات سیبل‌هایش را بزند که لااقل صورتش یک‌دست برنزه شود. کسی هم متوجه نمی‌شد.

سرش را تکان داد. خب، بد نبود. یعنی فاجعه نبود. به هر حال تجربه‌ای بود. تجربه‌ای که ثابت می‌کرد سیبل به او بیشتر می‌آید.

دستش را به لبه‌ی وان گرفت و بلند شد. درپوش راه‌آب را برداشت. آب هُلپی کرد و خودش را تو کشید. دور وان را دستمال کشید تا خشک شود. کمی لرز داشت. جلوی روشویی باز به گونه‌هایش خمیرریش مالید. شک داشت جایی از قلم افتاده باشد. پشت لبش می‌سوخت. ده سالی می‌شد پشت لبش هوا به خود ندیده بود.

چشم از آئینه برگرداند. آگنس هنوز دیر نکرده بود. اما او مثل تمام آن شب دیر آمدن‌ها و دل‌نگرانی‌های در راه خانه، باز دل‌نگران و کنش‌های آگنس بود. به سالن نگاهی انداخت، لباس‌های مهمانی‌اش روی کاناپه افتاده بودند. آن قدر با عجله آمده بود که حتی بند کفش‌هایش را باز نکرده بود. همان‌طور که زیر لب غرغر می‌کرد سروصدای خالی شدن آب وان را هم می‌شنید. نوک پا نوک پا به حمام برگشت، جای انگشتانش روی کاشی‌های خیس می‌افتادند، جلدی دوش را دور وان گرفت تا آنجا که مطمئن شود نه خمیرریشی مانده و نه مویی و نه هیچ ردی. از کابینت زیر روشویی، شوینده‌ها را در آورد و شروع به تمیزکاری کرد تا آگنس بویی نبرد. اما دید بیشتر مثل جنایتکاری شده که دارد صحنه جرم را پاک

---

۱. مسیحیان بر این باورند که در این روز عیسی مسیح پس از به صلیب کشیده شدن دوباره زنده شده و برخاسته است..